



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر

تاریخ: ۲/ بهمن/ ۱۳۹۵

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - واجب مطلق و مشروط - مصادف با: ۲۲ ربیع الثانی ۱۴۳۸

ادله عدم امکان رجوع قید به هیئت - بررسی دلیل چهارم -

پاسخ چهارم و بررسی آن.

جلسه: ۵۲

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

همانطور که در جلسات قبل بیان شد، دلیل چهارم بر عدم امکان رجوع قید به هیئت عبارت بود از استلزام تفکیک انشاء از مُنشأ و تفکیک انشاء از مُنشا غیر معقول است زیرا مساوق تفکیک ایجاد از وجود است که ممکن نیست زیرا ایجاد و وجود حقیقتاً متحدند و اعتباراً مختلف. یک حقیقت اگر در مقایسه با فاعل سنجیده شود ایجاد نامیده می شود و اگر در مقایسه با قابل سنجیده شود وجود نامیده می شود.

تا کنون سه پاسخ به این دلیل بیان شد و هر سه پاسخ مورد اشکال قرار گرفت.

پاسخ چهارم (محقق خوبی)

علت این که پاسخ محقق خوبی را در این مقام بررسی می کنیم این است که پاسخ ایشان در واقع بر گرفته از پاسخ محقق اصفهانی است. زیرا محقق اصفهانی طبق مبنای خود در جملات شرطیه دلیل چهارم را رد می نمایند. ایشان برخلاف منطقیین که قضایای شرطیه را مفید استلزام بین مقدم و تالی می دانند، به تبع ادباء فرمود: در قضیه شرطیه اصلاً سخن از ملازمه بین مقدم و تالی نیست بلکه قضیه شرطیه در واقع دلالت بر وجود جزء بر فرض وجود شرط یا وجود تالی بر فرض وجود مقدم می کند. سپس ایشان بر این اساس تلاش کرد مشکله تفکیک انشاء از مُنشأ را حل کند. محقق خوبی به نوعی بر همین اساس و برگرفته از همین مبنا مطلبی را برای پاسخ به دلیل چهارم بیان کردند!

ایشان می فرمایند: مسئله لزوم تفکیک بین انشاء و مُنشأ که مساوق با تفکیک بین ایجاد و وجود است، طبق مسلک مشهور در باب انشاء لازم می آید، اما طبق مبنای مختار، در باب انشاء این ملازمه وجود ندارد. (قبلاً در هنگام بیان کلام صاحب منتقی الاصول به مبنای محقق خوبی اشاره شده بود). یعنی اشکال تفکیک انشاء از مُنشأ طبق نظر مشهور در باب انشاء که می فرمایند: انشاء عبارت است «ایجاد المعنی باللفظ» لازم می آید. مثلاً متکلم با لفظ بعث معنای فروختن را ایجاد کند یا زمانی که بوسیله لفظی امر می شود معنای بعث و تحریک ایجاد شود. پس طبق نظر مشهور، حقیقت انشاء، ایجاد معنا بوسیله لفظ است. لذا طبق این نظر انشاء، سبب حکم می باشد. یعنی زمانی که گفته می شود «صل» سبب برای بعث می شود و زمانی که «بعث» که گفته می شود سبب برای ملکیت ایجاد می شود. حال اگر انشاء را مطابق نظر مشهور «ایجاد المعنی باللفظ» تفسیر کنیم، مشکل تفکیک انشاء از مُنشأ لازم می آید،

۱۱ محاضرات. ج ۲. ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

زیرا طبق نظر مشهور فی الحال لفظ بیان شده، ولی معنای آن لفظ بعداً تحقق پیدا کند که امر محالی است. مثل این که لفظ «بعث» الان گفته شود و ملکیت بعداً تحقق پیدا کند یا اینکه لفظ «انکحت» الان گفته شود و زوجیت بعداً ایجاد شود. اگر انشاء طبق نظر مشهور معنا شود با رجوع قید به هیئت یک مشکل اساسی پیدا می شود که عبارت است از ایجاد لفظ در زمان حاضر و وجود معنا در زمان دیگر. به بیان دیگر ایجاد اکنون تحقق دارد ولی وجود بعداً تحقق پیدا می کند و تفکیک ایجاد از وجود یا انشاء از مُنشاء محال است. مثلاً اگر گفته شود «صل عند الزوال» در حقیقت با لفظ صل سبب بعث ایجاد می شود، اما خود بعث موقع زوال محقق می شود. سبب تحریک در زمان حاضر ایجاد می شود، اما آن معنا و بعث و تحریک و لزوم حرکت مخاطب به سوی مامور به هنگام زوال محقق می شود و این محال است.

ایشان می فرماید: اما طبق نظر ما مشکل تفکیک انشاء از مُنشاء پیش نمی آید، زیرا ایشان همانطور که در مباحث حکم بیان شد می فرمایند: حقیقت انشاء یک اعتبار نفسانی است و همین مقدار که انسان در نفس خود ملکیت غیر یا زوجیت را اعتبار کند و بگوید از این به بعد کتابی که ملک من بوده اعتبار می کنم که به ملکیت زید در بیاید. حال این اعتبار می تواند ابراز شود و می تواند ابراز نشود، اگر چه برای ترتیب اثر محتاج به ابراز است و گرنه خود حقیقت انشاء نیازی به ابراز ندارد و همین اندازه که شخص انشاء کننده در افق نفس خویش اعتبار کند که مثلاً برای فلان چیز آن حقیقت ایجاد شود و مُنشاء تحقق پیدا کند انشاء تحقق یافته است. بله، اگر بخواهیم دیگران اثری بر اعتبار و انشاء مترتب کنند، باید با قول یا فعلی ابراز شود. پس وقتی حقیقت انشاء عبارت از یک اعتبار نفسانی باشد دیگر هیچ مانعی از تفکیک انشاء از مُنشاء وجود ندارد. پس همان طور که قبلاً هم بیان شد جدا سازی ایجاد از وجود امکان ندارد ولی در اعتباریات جدایی انشاء از مُنشاء اشکالی ندارد. زیرا اعتبار می تواند به امر متأخر تعلق بگیرد بدون این که مستلزم محالی باشد، مثل این که شخصی بگوید: «هذه الدار لزيد بعد وفاتي» که متکلم اکنون و قبل از وفاتش اعتبار ملکیت غیر را برای بعد از وفاتش می کند، وجود ملکیت پس از وفات حاصل می شود هیچ اشکالی هم بر این مطلب مترتب نمی شود. لذا اگر انشاء را عبارت از اعتبار بدانیم، همان زمانی که اعتبار در افق نفس مولا محقق می شود، انشاء صورت گرفته ولی معتبر بعداً محقق می شود. مثل این که مولا بگوید: «صل عند الزوال» که مولا در افق نفسانی خودش وجوب نماز را اعتبار کرده ولی خود وجوب نماز بعد از زوال محقق می شود و این هیچ مشکلی ندارد و مستلزم امر غیر معقول تفکیک ایجاد از وجود نیست. لذا محقق خوبی می فرمایند: بر مبنای این که ما انشاء را عبارت از اعتبار نفسانی بدانیم رجوع قید به هیئت هیچ مشکلی ندارد «ولا يستلزم منه امر غیر معقول».

بررسی

همان طور که در ابتدای بحث بیان شد ریشه فرمایش محقق خوبی به همان پاسخی که از محقق اصفهانی بیان شد بر می گردد. ایشان به تبع ادبائه قائل است قضایای شرطیه دلالت بر استلزام بین مقدم و تالی نمی کنند، بلکه قضایای شرطیه به معنای وجود جزاء بر فرض وجود شرط است.

این که چرا کلام محقق خوبی ریشه در پاسخ محقق اصفهانی دارد امری روشن است. در قضایای شرطیه اساساً وجود جزاء متوقف بر وجود شرط نیست. لذا زمانی که بحث از اعتبار پیش می آید، مولا می تواند در زمان حاضر اصل اعتبار را انجام دهد، ولی معتبر علی فرض و تقدیر تحقق پیدا کند. همانطور که قبلاً بیان شد این حرف مشکلی ندارد، ولی اساس این سخن و مبنا محل بحث است. یعنی اصل اینکه انشاء را عبارت از اعتبار نفسانی بدانیم محل اشکال است.

زیرا انشاء صرف اعتبار نفسانی نیست و به همین جهت هیچ کسی نمی‌گوید به صرف این که شخصی در درون خودش چیزی مثل ملکیت و زوجیت را اعتبار کند، آن امر محقق می‌شود، هر چیزی آدابی دارد، قواعدی دارد. این الفاظ باید محقق شوند، این الفاظ سببیت دارند ولو یک سببیت ناقصه. همانطور که قبلاً بیان شد این الفاظ جزئی از سبب هستند، اگر لفظ، اجزاء، شرائط و عدم المانع مهیا باشد قطعاً مسبب تحقق پیدا می‌کند

نتیجه: سخن محقق خوبی در صورتی صحیح است که ما اصل سخن ایشان را در باب انشاء بپذیریم. اگر مبنای ایشان را قبول کنیم حرف صحیحی است اما مشکل این است که اصل این مبنا قابل قول نیست. به عبارت دیگر در حقیقت پذیرش سخن محقق خوبی مبتنی بر دو مبنا است:

۱. بپذیریم قضایای شرطیه دلالت بر وجود جزاء بر فرض وجود شرط می‌کنند.

۲. بپذیریم انشاء عبارت است از یک اعتبار نفسانی.

و فی کلاهما نظر.

پاسخ پنجم

محقق عراقی برای دفع اشکال لزوم انفکاک ایجاد از وجود یا انشاء از مُنشأ ابتدا چند مقدمه بیان می‌کنند و سپس سراغ پاسخ از دلیل چهارم می‌روند. مقدماتی که در تقریرات ایشان مثل نهاییه الافکار^{۱۱} بیان شده، دو مقدمه است. اما با تأمل در دو مقدمه فی الواقع ایشان بیش از دو مقدمه بیان کرده اند. در حقیقت از کلمات ایشان چهار مقدمه فهمیده می‌شود:

مقدمه اول (حقیقت حکم و انشاء)

ایشان معتقد است، حقیقت حکم و انشاء عبارت از اراده تشریحیه مبرزه. ایشان در باب انشاء معتقدند، انشاء یک امر جعلی نیست بلکه یک حقیقت واقعی است. انشاء به هیچ وجه مساوی با اعتبار نیست، بلکه یک امر واقعی نفسانی است. اراده مبرزه یعنی اظهار چیزی که انسان در نفس خود با مقدمات خاصی اراده کرده. به عبارت دیگر دو نوع اراده وجود دارد:

۱. گاهی اراده انسان به فعل خودش تعلق می‌گیرد مثل اراده خوردن آب که متعلق به فعل خود شخص شده و به آن اراده تکوینی می‌گویند.

۲. گاهی اراده انسان به فعل دیگری متعلق می‌شود مثل زمانی که مولا یا شخصی از دیگری درخواست کاری را دارد و اراده او تعلق به فعل دیگری گرفته.

زمانی که اراده تشریحی با قول یا فعل ابراز و اظهار شود به آن انشاء یا حکم گفته می‌شود که بر اساس احکام پنج گانه ممکن است به لزوم تحقق یک شیء تعلق بگیرد و یا به عدم لزوم آن تعلق بگیرد و یا علی السویه باشد.

پس مقدمه اول عبارت است از این که حقیقت انشاء که اراده مبرزه است. البته همان طور که مشخص است اراده غیر از اعتبار است. محقق خوبی فرمودند: انشاء عبارت از اعتبار نفسانی است. هرچند خود اعتبار یک فعل است ولی هیچ واقعیتی ندارد. اما اراده یک امر واقعی است، این که با یک سری مقدمات شوقی در شخصی پیدا شود و او اراده کند و بخواهد دیگری کاری را برای او انجام دهد. در حقیقت این اراده در او شکل گرفته است.

^{۱۱} نهاییه الافکار. ج ۲، ص ۲۹۵ الی ۳۰۰.

بحث جلسه آینده

بیان مقدمه دوم، سوم و چهارم و پاسخ ایشان که بر اساس این مقدمات می باشد.

«الحمد لله رب العالمین»